

فصل بیست و هفتم

نقش اعتبار در تولید سرمایه داری

ملاحظات عامی که تا حال در باره سیستم اعتبار طرح کرده ایم به شرح زیر است.

1- اهمیت اعتبار به عنوان واسطه همتراسازی نرخ سود یا کمک رسانی به این همتراسازی که تکیه گاه کل شیوه تولید سرمایه داری است.

2- کاهش هزینه های گردش از مجاری زیر:

اول: یکی از هزینه های مهم دوران خود پول است، به این دلیل که پول دارای ارزش و به سه شکل از طریق اعتبار صرفه جوئی می گردد.

الف. پول در بخشی عمده ای از داد و ستدها کنار گذاشته می شود.

ب. تسریع دوران. این تسریع از یک سوی فنی است، به این معنا که در حجم ثابتی از معاملات کالاها از طریق اعتبار مقدار کمتری پول لازم می شود. چیزی که با تکنیک سیستم بانکی پیوند دارد. از سوی دیگر بر سرعت دگرسانی کالاها می افزاید و گردش پول را سرعت می بخشد. متوسط اسکناس در گردش بانک فرانسه در سال 1812 وقتی که گردش پولی برای مجموع دریافت و پرداخت ها 2 837 712 000 فرانک بود، به 106 538 000 فرانک بالغ می شد. در 1818 میزان گردش پولی به 9 665 030 000 رسید، در حالی که متوسط اسکناس در گردش از 101 205 000 فرانک تجاوز نمی نمود. (The Currency Theory reviewed) در بریتانیا از سپتامبر 1833 تا سپتامبر 1843 حدود 300 بانک تأسیس شد که هر کدام بلیط های خاص بانکی خود را منتشر نمودند. با این کار گردش بلیطهای بانک از 36 035 244 لیره استرلینگ به 33 518 544 لیره تنزل یافت. (همان منبع) پیش از تأسیس بانکها حجم سرمایه دست اندر کار گردش کالاها همواره بیشتر از مبلغ مورد نیاز پویه گردش بود. (اکنونمیست)

ج - جایگزینی پول و طلا با اسکناس

دوم: اعتبار فرایند بازتولید را تسریع می کند و این کار را از طریق تسریع دگردیسی کالاها در یک سو و سرمایه ها در سوی دیگر انجام می دهد. همزمان امکان می دهد که فاصله خرید و فروش طولانی تر شود، مسأله ای که بورس بازی را هم دنبال دارد. انقباض پشتوانه ذخیره نیز نقش دیگری است که توسط اعتبار، در دو شکل متمایز ایفا می شود. در یکجا با کاهش وسیله گردش و در جای دیگر کاهش حجم سرمایه ای که شکل پولی آن نیاز چرخه بازتولید است.

3 - شرکت های سهامی، پیدایش و پی آمد.

اولین پی آمد تأسیس این شرکت ها، گسترش عظیم تولید و رویش چشمگیر بنگاهها بود. واقعه ای که پیش از آن برای سرمایه های منفرد امکان تحقق نداشت. با پیدایش و توسعه این شرکت ها مؤسسات دولتی نیز سهامی گردیدند.

دومین پی آمد، ظهور مستقیم سرمایه به شکل «سرمایه اجتماعی» در مقابل سرمایه خصوصی است. سرمایه داری ماهیتا یک شیوه تولید جمعی است که با گرد آمدن اجتماعی وسائل تولید و نیروی کار عجین است. امری که حذف سرمایه با آرایش مالکیت خصوصی را در درون مرزهای شیوه تولید سرمایه داری به دنبال می آرد.

(توضیح: دقت شود که منظور مارکس در اینجا مطلقاً تغییری در بنمایه و جوهر سرمایه نیست. سهامی شدن، تعاونی گردیدن، تملک دولتی یا هر شکل تغییر مالکیت سرمایه به هیچ وجه اساس سرمایه بودن آن را دچار تغییر نمی کند. نکته مورد نظر و تأکید مارکس برخلاف برخی پندارها، دقیقاً آنست که ظهور و گسترش سراسری هیولوار شرکتیهای سهامی، بازار بورس یا تحولات مشابه فقط فرم مالکیت سرمایه را آرایشی متفاوت می بخشد. به بیان دیگر مالکیت

انفرادی سرمایه های کوچک را با مالکیت مشترک سرمایه داران یا مؤسسات سرمایه داری بر حجم هر چه عظیم تر سرمایه جایگزین می کند. چیزی که مشابه آن و البته با تمایزات خاص خود در مورد تغییر شکل مالکیت سرمایه از خصوصی به دولتی اتفاق می افتد.

سومین بار آورد توسعه شرکت های سهامی، تبدیل شدن سرمایه داران فعال و کاردان به مدیران کارگزار سرمایه داران دیگر، سرمایه دارانی که مالک پول - سرمایه اند، اما آنچه دریافت می کنند نه بهره پول سرمایه، به مثابه جزئی از سود، بلکه کل سود اعم از بهره و سود بنگاهدار است. این سود کل را به مثابه پاداش مالکیت سرمایه حصول می نمایند، اما مالکیتی که از عمل فعال در روند تولید کاملاً جدا است و حالت تملک ساده کار اضافی دیگران را دارد، کار اضافی کارگرانی که با سرمایه شدن وسائل تولید، از کار خویش جدا، با کار خود بیگانه، از دخالت در سرنوشت کارشان ساقط شده اند. در شرکت های سهامی، مدیریت و نظارت یا کلاً کار مربوط به اداره امور تولید سرمایه و سود از مالکیت و وسائل تولید جدا می شود. چنین القاء می گردد که مدیر یا بنگاهدار نیز مزدبگیری است که حقوق ویژه کار خویش را دریافت می دارد!! پندار وارونه ای که سرمایه القاء می کند. او سرمایه دار است، سهمی از اضافه ارزش تولید شده توسط کارگران را به چنگ می آرد. این سهم را در ازاء ایفای نقش به مثابه برنامه ریز، مدیر، کارشناس سرمایه و اعمال کننده نظم ارزش افزائی، استثمار هر چه شدیدتر، فرساینده تر، کوبنده تر و سود آفرین تر سرمایه بر کارگران نصیب خود می سازد. این وضعیت که تجسم بالاترین سطح تکامل تولید سرمایه داری است یک حلقه گذار را به نمایش می گذارد. حلقه ای که فقط فازی از انکشاف و توسعه متکامل تر سرمایه داری است. تمامی پیشرفتها و پیچیدگیهای متضمن تشدید فزاینده تر استثمار طبقه کارگر، جدائی ژرفناک تر و مخوف تر این طبقه از کار خود، بیگانه تر شدن هر چه دردناک تر کارگران با کارشان و تسلط هر چه کوبنده تر و فائقانه تر سرمایه بر سرنوشت کار آنان است.

(توضیح: مارکس ورود سرمایه داری به این مرحله را نوعی حذف سرمایه داری در شرائط استیلا سرمایه داری می نامد. هسته تلقی مارکس از فرایند سهامی شدن سرمایه یا توسعه شرکتهای سهامی فقط اجتماعی شدن هر چه بیشتر مالکیت، کار و تولید سرمایه داری در سیطره تسلط این شیوه تولید است. او چه در اینجا به گونه ای که خواهیم دید، چه در جاهای دیگر با موشکافی حیرت انگیزی نشان می دهد که متعالی ترین سطح اجتماعی شدن کار و مالکیت در سرمایه داری نه فقط خدشه ای به وجود و بقای آن وارد نمی کند که فقط این بقا، استیلا را رمزآمیزتر می کند. بنمایه سخن مارکس آنست که تحولات مستمر و فزاینده سرمایه داری می تواند از سوی جنبش آگاه ضد سرمایه داری توده های کارگر، به مثابه ساز و برگ مؤثر هموارسازی راه ناپودی نظام مورد استفاده قرار گیرد. جوهر آناتومی او با تعبیری که بعدها کائوتسکی، لنین از نقش شرکتهای سهامی یا اجتماعی شدن مالکیت سرمایه پیش کشیدند و از آن عصر احتضار سرمایه داری و آستانه ظهور سوسیالیسم ساختند!! ماهیتا متفاوت و متضاد است. در تحلیل مارکس اجتماعی شدن هر چه اختاپوسی تر کار، مالکیت و تولید سرمایه داری نیست که سرنوشت بقا یا محو این شیوه تولید را رقم می زند. فقط جنبش آگاه، سازمان یافته و ماهیتا سرمایه ستیز توده کارگر است که این نقش را بازی می کند. مارکس هیچ جایی برای تلقی سوسیالیسم از دولتی شدن، سهامی شدن یا تعاونی شدن سرمایه داری باقی نمی گذارد اما تعبیر و روایات کائوتسکی و لنین دقیقاً چنین می کند.)

پیش از ادامه بحث به نکته مهم دیگری اشاره کنیم. دیدیم که با ظهور شرکتهای سهامی، سود کاملاً بیشتر حالت بهره به خود می گیرد، حتی بهره دهی است که مبنای تأسیس و بقای بنگاهها می شود. این مؤلفه نقش مهمی در چالش تنزل نرخ سود بازی می کند. زیرا در اینجا کوه عظیم سرمایه ثابت سر برکشیده در مقابل جزء متغیر سرمایه لازم نیست به تمام و کمال در همتر از ساختن نرخ سود وارد گردد.

چهارمین بار آورد : سوای شرکت های سهامی و نقش آن ها در تبدیل مالکیت انفرادی صنایع به مالکیت جمعی و سهامی کاپیتالیستی، اعتبار به یک سرمایه دار امکان می دهد تا در درون مرزهای معین تسلط خود را بر سرمایه های دیگر، مالکیت دیگران و کار افراد غیر، اعمال نماید. از این فراتر، به سرمایه دار مشخص مجال می دهد تا استیلاي خود بر سرمایه و کار اجتماعی را مستقر گرداند. اعتبار باعث می شود که سرمایه اعم از سرمایه متعلق به سرمایه دار معین یا سرمایه ای که پندار عمومی آن را ملک او می داند، فقط نقش زیربنای اعتبار را بازی کند. این امر به ویژه در مورد عمده فروشی که قسمت اعظم محصول اجتماعی از این طریق داد و ستد می گردد به وضوح مشهود و قابل لمس است. کوه تجارتي که اتفاق می افتد و بازرگان تشنه سود، ریسک زیانش را به جان می خرد، سرمایه ملک خود وی نیست، بلکه دارائی اجتماعی است. در همین راستا این انگاره پوچ که گویا سرمایه، از پس انداز سرمایه دار می بالدد!! بیش از پیش ابتذال خود را عیان می سازد. سرمایه دار تاجر پس انداز دیگران را می بلعد و بر سرمایه خود می افزاید. افسانه فریب جستجوی سرچشمه سرمایه دار شدن در قناعت پیشگی و ریاضت نیز حجاب از چهره بر می گیرد. بورس بازان بساط تظاهر به اجتناب از اسراف!! جمع می کنند، تجملات خیره گر خود را به رخ عموم می کشند تا از این طریق ذیصلاح بودن خود در گرفتن اعتبارات کوه آسا را اثبات کنند. سلب مالکیت از مولدین خرد نقطه عزیمت تولید سرمایه داری است اما در اینجا دیگر نه بحث خلع ید دهقانان، پیشه وران خرد که حکایت لغو مالکیت سرمایه داران کوچک و متوسط است. روندی که سرانجام سلب مالکیت و سائل تولید از همه افراد را پیش چشم ها می آرد، اما تحقق این فرایند در تحت استیلاي سرمایه داری یک معنا بیشتر ندارد. اینکه غولهای مالی و شرکتهای سهامی عظیم الجثه گام به گام گرگ های شریک و گرازان رقیب را می بلعدند، به سلب مالکیت از رقبا ادامه می دهند. کل سرمایه دنیا که با سرعت سیر نور کهکشانی تر می شود، تحت مالکیت شمار هر چه معدودتری تراست های اختاپوسی قرار می گیرد، این روند به هیچ وجه سرمایه داری را تضعیف نمی کند، مالکیت، قدرت و حاکمیتش را متمرکزتر و نامتناهی تر می سازد. تا پیش از پیدایش و رشد شرکتهای سهامی، تأسیس کارخانه های تعاونی توسط کارگران نوعی گسست از سرمایه داری در سیطره حاکمیت و بقای این نظام بود. در تعاونی کارخانه ای یا تعاونی تولید، مالکیت انفرادی سرمایه دار با مالکیت جمعی کارگران جایگزین می شد. این جایگزینی اساس سرمایه داری بودن شیوه تولید را دچار تغییر نمی کرد، در بهترین حالت چند ده یا چند صد کارگر خودشان سرمایه دار خود می شدند و وسائل تولید را برای زاینده گی و ارزش آفرینی نیروی کار خود به کار می انداختند. تعاونی کارخانه ای در چهاردیواری خاص یک کارخانه تضاد میان کارگر و سرمایه دار را منتفی می ساخت و نشان می داد که سرمایه داری در پروسه انکشاف، تسلط و استیلاي خود زمینه های مادی عبور از این نظام را برای جنبش کارگری فراهم آورده است. این واقعیت را فاش می نمود که دستیابی انسان ها به جامعه ای مبتنی بر تسلط آزاد، آگاه، برابر و سوسیالیستی همه آحاد بر سرنوشت کار و تولید جمعی نیازمند عبور از سرمایه داری است. درست همان گونه که سیستم اعتبار بدون پیدایش و بالیدن این شیوه تولید امکان شکل گیری و گسترش نداشت.

سیستم اعتبار، انعطاف پذیری روند بازتولید سرمایه داری را تا آخرین مرزهای ممکن گسترش می دهد، کل این گسترش را هموارساز راه دستیابی به اضافه تولید و سوداندوزی افراطی می کند. به شرکتهای سهامی غول پیکر امکان می دهد تا حجم هر چه عظیم تر سرمایه اجتماعی و سرمایه متعلق به سرمایه داران غیر را در اختیار گیرند، کل این سرمایه ها را وثیقه افزایش افراطی انباشت و تولید سود کنند. کاری انجام دهند که سرمایه داران مجزای مالک آن ها، به دلیل انبوه محدودیت ها، از جمله محاسبات احتیاط آمیز اجتناب ناپذیر دستیابی به نرخ سودهای مطلوب، قادر به انجام آن نبوده و نمی باشند. فراموش نکنیم که سهم عظیمی از این سرمایه ها همان گونه که پیش تر دیدیم به سودی کاملاً پائین تر از

نرخ سود عمومی راضی هستند. در همین جا یک راز مهم دیگر نیز از پرده بیرون می افتد. سرمایه داری زیر فشار تناقضات ذاتی خود فقط تا مرز معینی به «رشد آزاد» مجال تحقق می دهد. سرمایه خود سد محکم سر راه گسترش خود است. سدی که راه را بر «رشد آزاد» می بندد. سیستم اعتبار این سد را به چالش می کشد و رشد سرطانی نیروهای تولیدی را شتاب می بخشد. اما این رشد زیر مهمیز همان تناقضات ذاتی سرمایه، جوشش بحران ها را حادثر، خروش هر بحران را کوبنده تر، ابعاد ویرانی آفرینی بحران ها را اختاپوسی تر می گرداند.

(توضیح: اشاره مارکس به کارخانه های تعاونی، **اولا - متوجه تعاونی های تولید است. به هیچ وجه سایر اشکال تعاونی را در بر نمی گیرد. تعاونی های تولیدی حتی در بهترین حالت باز هم بنگاههای سرمایه داری هستند. کارگران با اینکه در تقابل مستقیم با سرمایه داران منفرد قرار ندارند اما توسط سرمایه اجتماعی استثمار می شوند. از میان رفتن تضاد مستقیم کارگر و سرمایه دار به هیچ وجه نافی بقای تضاد کارگران و نظام سرمایه داری نمی باشد. امحاء کار مزدی یک عمل محدود کارخانه ای نیست و بدون عروج و میداننداری جنبش سازمان یافته سراسری شورانی ضد سرمایه داری امکان پذیر نیست.)**

فصل بیست و هشتم

وسایل گردش، سرمایه، نظرات توک و فولارتون

توک، ویلسون و خیلی های دیگر در مورد تشخیص پول به مثابه پول - سرمایه کلا یا سرمایه بهره ور، در یک سو و پول به عنوان وسیله دریافت و پرداخت در سوی دیگر دچار اغتشاش فکری و آشفته گوئی هستند. پول وسیله دوران است و در ایفای این نقش می تواند دو حالت متفاوت احراز کند. نخست آنکه واسطه خرج درآمدها باشد، به مثابه مسکوک وسیله مبادله میان مصرف کنندگان خصوصی نامولد اعم از سرمایه دار یا کارگر با تاجران خرده فروش شود. حالت دوم آن است که پول نقش وسیله انتقال سرمایه را بازی کند. در این حالت مستقل از آنکه در خرید مورد استفاده قرار گیرد یا کار پرداخت را انجام دهد، به هر حال سرمایه است. **پول در هر دو حالت وسیله دوران است** و تفاوت نقش آن در دو حالت مورد اشاره به هیچ وجه این نیست که یک جا وسیله دوران و جای دیگر سرمایه است، بالعکس در این است که یک جا شکل پولی درآمد و در جای دیگر شکل پولی سرمایه است. اقتصاد سیاسی این ملاک را بر هم می ریزد و همه چیز را مغشوش می کند. توک این اغتشاش را در سه شکل متمایز انجام می دهد: یکم - مخلوط نمودن کارکردهای پول، دوم - دخالت دادن کمیت پول در گردش، در کنار نقش متفاوت کارکردهای آن، سوم - دخیل نمودن نسبت های کمی وسیله گردش در دو کارکرد متمایز و دو حوزه متفاوت فرایند بازتولید. به بررسی مختصر هر کدام بپردازیم.

1- اختلاط کارکرد

توک بر این باور است که پول در جایی وسیله دوران و در جای دیگر سرمایه است!! این حرف غلط است. پول در هر حال وسیله دوران اما با دو نقش متفاوت است. در آنجا که شکل پولی درآمد دارد می تواند نقش پرداخت را به عهده گیرد و می تواند وسیله خرید گردد. مهم این است که آنچه داد و ستد می شود و پول به صورت سکه یا اسکناس وسیله داد و ستد قرار می گیرد درآمدها هستند. درآمدهایی که می تواند مزد کارگران باشد و در قبال خرید مایحتاج بازتولید نیروی کار به سرمایه دار تاجر خرده فروش باز گردد و یا در غیر این صورت بخشی از اضافه ارزش های تولید شده توسط توده کارگر در دست صاحبان سرمایه باشد که به صورت درآمد برای مخارج زندگی و عیش و عشرت و رفاه آنها خرج می گردد. حالت دیگر آنست که پول شکل پولی سرمایه است. در اینجا نیز وسیله پرداخت یا خرید بودنش مهم

نیست. نقش آن به مثابه شکل پولی سرمایه در فرایند دوران حائز اهمیت است. تاجر، سکه ها یا مقادیر پولی را که از فروش کالاها به دست آورده به بانک می سپارد و خریدهای خود را با همین سپرده پیش می برد. پول حاصل فروش کالاهایش جزئی از سرمایه اوست. توک پول را فقط تا قبل از پیش ریز در کمانه تولید سرمایه تلقی می کند. او متوجه نیست که کالا - سرمایه خارج شده از حلقه تولید هم سرمایه آمیخته با اضافه ارزش ها است. کالاهای تولید شده نه فقط فعلا سرمایه اند که پیش تر نیز سرمایه بوده اند. آنچه سرمایه دار به صورت کالا - سرمایه به فروش می رساند دقیقا سرمایه ای است که نیروی کار را در خود منحل کرده است، به صورت اضافه ارزش در آورده، جزء خود ساخته و اکنون این سرمایه افزایش یافته را به فروش می رساند. او بهای دریافتی در قبال این فروش را هم به صورت سرمایه به حساب خود می ریزد یا مستقیما پیش ریز می کند. با همه این توضیحات، سخن از دوران و سرمایه به عنوان حالات متمایز پول از سوی توک سخنی کاملا بی اساس است. آنچه درست است آنست که پول در یک جا شکل پولی سرمایه و در جای دیگر شکل پولی درآمد است و در هر دو حالت وسیله دوران است.

2- دخالت دادن کمیت پول در گردش، کنار نقش های متفاوت کارکرد

حجم پول در گردش مستقل از اینکه واسطه دریافت باشد یا پرداخت، در این یا آن محیط به کار افتد، وظیفه اش سامانمایی درآمد یا سرمایه باشد، در همه این حالات تابع قوانینی است که در جلد اول، فصل سوم در رابطه با دوران ساده کالا تشریح شد. در آنجا گفته شد که حجم پول در گردش تابعی از سرعت گردش کالاها و شمار دوره های واگرد در بازه زمانی معین، حجم خرید و فروش، پرداخت های همزمان، جمع قیمت کالاهای در حال دوران می باشد. اینکه پول حاضر در گردش معرف سرمایه یا در آمد است تعیین کننده حجم آن نیست.

3 - نسبت های کمی وسیله گردش در دو کارکرد متمایز پول

محیط های گردش سرمایه و درآمد با هم پیوند درونی دارند. حجم درآمدهائی که هزینه می شوند مبین دامنه مصرف هستند. حجم سرمایه هائی که برای ایفای نقش دوران در تولید و بازرگانی پیش ریز می گردند هم نمایانگر سرعت و ابعاد روند بازتولید هستند. با همه اینها عواملی واحد می توانند بر روی کمیت حجم پول عهده دار گردش، در دو محیط (سرمایه و درآمد) تأثیراتی مختلف یا متضاد داشته باشند. شاید همین مسأله توک و هم نظران را واداشت تا روی نظریه پوشالی تقسیم حالت های مختلف پول به دوران و سرمایه اصرار ورزند!! در دوره رونق، انباشت توسعه می یابد، روند بازتولید شتاب می گیرد، اشتغال کامل می شود، شاید دستمزدها بالا رود، درآمدهای سرمایه داران وسیعا رشد می کند. مصرف انبوه تر می گردد. قیمت ها حداقل در بخشهای اساسی کسب و کار ترقی می نماید. تحت تأثیر همه این عوامل کمیت پول در گردش به ویژه در فاصله مرزهای معین نمو می کند. همزمان سرعت بیشتر دوران با روند افزایش وسائل گردش مقابله می کند. روشن است که دستمزدها از ابتدا به شکل سرمایه متغیر توسط سرمایه داران پیش ریز می شوند. این پیش ریز در دوره رونق فزونی می گیرد و نیازمند پول بیشتری می شود. نکته اساسی آن است که این کمیت پولی نباید دو بار، یک بار در شکل پول مورد نیاز گردش سرمایه متغیر، بار دیگر در شکل پول وسیله دوران درآمد کارگران محاسبه شود!! در دوره رونق بازگشت پول به سرمایه داران آسانتر می شود، این بدان معنی نیست که آنان پول بیشتری به دستمزد اختصاص می دهند، بلکه متضمن این معنی است که پول بیشتری برای دوران سرمایه متغیر خود احتیاج دارند. نتیجه کلی آنست که در زمان رونق حجم وسائل مورد احتیاج دوران برای خرج کردن درآمد نمو می نماید. در مورد دوران مربوط به انتقال سرمایه که فقط بین سرمایه داران صورت می گیرد، سرعت دوران میان سرمایه دار تا سرمایه دار مستقیما توسط اعتبار تنظیم می شود، حجم وسائل دوران برای پرداخت ها حتی خریدهای نقدی اگر نه مطلقا اما به طور نسبی کاهش پیدا می کند. پرداخت های هنگفت بدون مداخله پول انجام می گیرد. مقدار معین پول چه در

شکل پرداخت و چه خرید، بر سرعت خود می افزاید. همین حجم معین پول واسطه بازگشت شمار کاملاً کثیرتری از سرمایه ها می گردد. اعتبار باعث می شود که بازگشت به شکل پولی سرمایه از وابستگی به زمان متعارف بازگشت آزاد گردد، رخدادی که هم در مورد سرمایه صنعتی و هم بازرگانی صادق است. هر کدام این دو شکل سرمایه، نسبه می فروشند، نسبه می خردند و از این طریق ارزش کالاهایشان پیش از آنکه واقعا تبدیل به پول شده باشد، پیش از آنکه قیمت کالا به وقت پرداخت شود به وی باز می گردد. در دوران تفوق اعتبار سرعت گردش پول تندتر از قیمت کالاها نمو می کند. کاهش اعتبار کندتر شدن سرعت افزایش قیمت ها از سرعت دوران را به دنبال می آرد.

مؤلفه هائی که تا اینجا در مورد دوره رونق گفتیم در دوره بحران معکوس می شوند. گردش شماره 1 (دوران درآمد) منقبض می شود. سرعت واگرد سرمایه دچار کاهش می گردد، قیمت ها تنزل می کند. دستمزدها پائین می آید، شمار کارگران شاغل محدود می شود. حجم معاملات رو به کاهش می رود، همزمان در گردش شماره 2 (انتقال سرمایه) نیاز به تسهیلات پولی همراه با کاهش اعتبار افزایش می یابد. این نکته مهمی است که فولارتون آن را به گونه ای غلط برداشت کرده و تحلیل می نماید. او از مشاهده آنچه در دوره های متفاوت رونق و بحران رخ می دهد نتیجه می گیرد که گویا تقاضای زیاد برای قرضه، ملاک تمیز این دو دوره از همدیگر است!! هیچ تردیدی نیست که با کندی روند تولید و کاهش اعتبار، حجم دوران مورد نیاز برای درآمد (شماره 1) تنزل می کند، در حالی که حجم دوران برای انتقال سرمایه (شماره 2) ترقی می نماید. این واقعیت دارد اما نتیجه گیری فولارتون از این تغییرات کاملاً نادرست است. در این باره کمی توضیح دهیم. گفتیم که با وقوع رونق حجم وسائل دوران و لاجرم تقاضا برای این وسائل افزون می شود. کارخانه دار مقدار بیشتری طلا و اسکناس از حساب بانکی خود بیرون می کشد زیرا به سرمایه بیشتری در شکل پول نیاز دارد. اما این کار متضمن این معنی نیست که تقاضای وی برای سرمایه افزایش یافته است! آنچه واقعی است آن است که احتیاجش به این شکل مشخص سرمایه بیشتر شده است. دقیق تر بگوئیم، تمایز دوره رونق و بحران تا جائی که به بحث حاضر بر می گردد این است که در رونق تقاضا برای وسائل دوران میان مصرف کنندگان کلا اعم از اینکه کارگر یا سرمایه دار باشند با بازرگانان تفوق پیدا می کند، اما در دوره رکود، تقاضا برای دوران میان سرمایه داران است که برتری می یابد.

فولارتون تغییرات را مشاهده می کند اما قادر به شناخت و تشریح درست آن ها نمی گردد. به طور مثال وقتی سفته ها و وثیقه های دریافت وام ها نزد بانک انگلستان بالا می رود از گردش اسکناس های بانک کاسته می شود. عکس آن نیز صادق است و رخ می دهد یعنی کاهش وثیقه های مذکور سبب افزایش گردش اسکناس بانک می گردد. نکته مهم در اینجا آنست که تضمینات بانکی مورد گفتگو، نمایانگر دامنه تسهیلات پولی یعنی سفته های به تنزیل رفته می باشد. فولارتون بر این باور است که اوراق بهادار تحت اختیار بانک انگلستان در جهت عکس گردش بلیط های بانک عمل کرده است. او در همین راستا و با همین استدلال ادامه می دهد که هیچ بانکی نمی تواند بیش از نیاز مشتریان خودش اسکناس منتشر نماید و اگر بخواهد دست به انتشار اسکناس بزند چاره ای ندارد جز آنکه اعتبار لازم را از سرمایه خویش پرداخت کند! مثلاً اوراق بهادارش را نقد کند. فولارتون با این توضیح نشان می دهد که حتی درک درستی از سرمایه ندارد. پرسش این است که سرمایه در اینجا چه معنا دارد؟ به این معنی است که بانک نمی تواند با اسکناسهای خود که عهده دار پرداختهایش می باشد و برایش هزینه ای هم ندارد، وام پرداخت نماید. سؤال این است که وام ها را از کدام منبع می پردازد، معلوم است که از محل فروش وثیقه های موجودش مثلاً اوراق قرضه، سهام دولتی یا سایر اوراق بهادار این کار را انجام می دهد، سؤال بعدی آنست که بانک در قبال فروش وثیقه ها چه دریافت می کند. طبیعی است که اسکناس. همان اسکناس هائی که اکنون سرمایه بانک هستند.

فصل بیست و نهم

اجزای تشکیل دهنده سرمایه بانکی

فولارتون و دیگران تفاوت بین پول به عنوان وسیله گردش و وسیله پرداخت را به تفاوت میان پول در گردش و سرمایه تأویل نمودند. چرخشی در اقتصاد سیاسی حول روایت سرمایه، اگر اقتصاددانان تا حال اصرار داشتند که پول سرمایه نیست اکنون همه تأکیدشان آنست که پول سرمایه تمام عیار است!! از اینجا به بعد می‌کوشیم نشان دهیم که سرمایه پولی با سرمایه پول شده، (بهره بر) یا بهره را از سوی این آقایان اشتباه گرفته شده است. اینها یکی نیستند. سرمایه پولی در معنای پیشین خود سوای شکل گذرائی از سرمایه متمایز از سرمایه مولد و کالائی هیچ چیز دیگر نیست. اجزاء سرمایه بانکی به شرح زیر است.

یکم: پول نقد (اسکناس و طلا)

دوم: اوراق بهادار با دسته بندی زیر:

الف. اسناد تجاری، برات های مبادله ای دارای سررسید معین و تنزیل

ب. اوراق بهادار ملی مانند قرضه های دولتی، سهام، کل اوراق بهره دار، رهن نامه، اسناد خزانه داری

سرمایه های بانکی می‌توانند متعلق به شخص بانکدار یا سپرده های دیگران باشند. در مورد بانکهای دارای حق انتشار اسکناس، می‌توان اسکناس را هم سرمایه به حساب آورد. در بررسی ما اینکه مالک سرمایه بانکدار یا افراد غیر باشد کلا علی السویه است و بدون اهمیت است.

چنین پنداشته می‌شود که هر درآمد پولی معین و ثابت، بهره یک سرمایه است. عملاً چنین باشد یا نباشد، درآمد پولی نخست به بهره و سپس سرمایه تبدیل می‌شود. برای مثال اگر میانگین نرخ بهره 5% در سال است، 500 پوند استرلینگ سرمایه بهره بر یا بهره زائی است که سالانه 25 پوند بار می‌آرد. در همین راستا هر درآمد ثابت 25 پوندی همچون بهره 500 پوند سرمایه جلوه می‌کند. اما این فقط یک پندار است. مگر آنکه 25 پوند مستقیماً در شکل حق مطالبه، سند مالکیت، عنصر بالفعل تولید از نوع زمین قابل انتقال باشد. بدهی ملی را به عنوان یک نمونه در این گذر بررسی کنیم. دولت هر سال حجم زیادی سرمایه به شکل وام از افراد دریافت می‌کند و به این طلبکاران بهره می‌پردازد. صاحبان این سرمایه ها نمی‌توانند سرمایه خود را از دولت پس گیرند، اما مجاز هستند که حق مطالبه یا سند مالکیت خویش را منتقل کنند و بفروشند. خود سرمایه وام گرفته شده توسط دولت هزینه شده است و وجود ندارد. طلبکار هم فقط یک سفته دولتی در اختیار دارد. سفته ای که به او حق می‌دهد جزئی از درآمد سالانه دولت را مطالبه و تصرف کند. فرض کنیم الف سفته 100 پوندی خود را به ب می‌فروشد و حق دریافت بهره به ب منتقل می‌شود. در تمامی این حالات و پیچ و خم ها سرمایه ای که در دست دولت صرف پرداخت ها می‌گردد کلا موهوم و مجازی است. حائز هیچ شکل حیات سرمایه واقعی نیست. از اساس قرار نبوده است که به صورت سرمایه پیش ریز شود، طلبکار یا پرداخت کننده وام بهره اش را به مثابه بهره سرمایه دریافت می‌کند اما پول او به عنوان سرمایه خرج نگردیده است.

سرمایه بهره زا «ام التوهامات»، مادر گمراه کننده ترین و نابخردادانه ترین اوهام فریب آمیز است. بانکدار به خود حق می‌دهد که بدهی خود را کالا - سرمایه به حساب آرد، مزد می‌تواند بهره تلقی شود!!، نیروی کار سرمایه ای پنداشته می‌شود که بهره زائیده است!! اگر رابطه سرمایه ماهیتاً آتشفشان و ارونه بینی ها است، سرمایه بهره بر این آتشفشان را به اوج اشتعال می‌رساند. روز روشن حاصل استثمار مستقیم نیروی کار (اضافه ارزش) را بهره ای القاء می‌کند که به سرمایه ای با نام نیروی کار تعلق یافته است!! اقتصاد سیاسی تا آنجا کور، منگ و گول است که نمی‌فهمد کارگر باید

اولا کار کند تا این به اصطلاح بهره!! را دریافت نماید. ثانیا او نمی تواند ارزش سرمایه نیروی کارش!! را از طریق انتقال به دیگران تبدیل به پول نماید. ثالثا او با کارش مزد خود و چندین برابر یا چندین ده برابر آن یعنی همان سود سرمایه دار را تولید می کند. نام دیگر سرمایه مجازی، سرمایه سازی است. هر درآمد ثابت دوره ای با نرخ متوسط بهره را از این طریق می توان به سرمایه تبدیل کرد. تصور کنیم که نرخ بهره 5% است. یک درآمد سالانه 100 پوندی بیانگر بهره 2000 پوند استرلینگ سرمایه است. هر کس با داشتن این 2000 پوند می تواند درآمد سالانه 100 پوندی را به چنگ آرد. فردی که این 100 پوند را دریافت می کند عملا موقعیت سرمایه دار را احراز می کند. رابطه ای آکنده از وهم آفرینی گمراه ساز با این پیام سراسر فریب که گویا پول بدون طی فرایند ارزش افزائی و استثماری وحشیانه نیروی کار پول و سود می زاید!!

ارزش سرمایه ای اوراق بهادار کلا مجازی و موهوم است. اگر نظام اعتباری سرمایه سهامی را پدید آورد اوراق بهادار نیز اسناد مالکیتی هستند که کوه عظیم سرمایه مجازی را ساخته و می سازند. سرمایه ای که واقعی نیست. سهام تأسیس و راه اندازی معادن، کشتیرانی، راه آهن، مبین سرمایه واقعی هستند. بیانگر سرمایه هائی می باشند که عملا پیش ریز شده اند، اما سهام منتشره این مؤسسات دارای صاحب سرمایه های واقعی می تواند وسیله انواع کالاهبرداری ها قرار گیرند. ساز و برگ سرمایه سازی شوند و سرمایه مجازی انبوه زایند. به این نکته، توجه و در آن غور کنیم که سرمایه این بنگاهها یک بار پیش ریز شده است و فروش سهام آن ها متضمن این معنای بی معنی است که گویا یک بار دیگر هم قرار است پیش ریز شود!! یک سرمایه معین و معلوم نمی تواند دو سرمایه باشد، یک بار در شکل سرمایه واقعی پیش ریز شده و بار دیگر به صورت سهام و اسناد مالکیت به فروش رسیده!! سهم در اینجا صرفا مجوزی برای شریک شدن در اضافه ارزش حاصل سرمایه گذاری است.

حرکت مستقل ارزش این اسناد مالکیت، نه فقط در شکل اوراق قرضه دولتی که حتی به صورت ارزش سهام آراسته به ظواهر و نشانه هائی است که افراد را متوهم واقعی بودن خود می سازند. تقابل تبدیل به کالا هستند، قیمت هایشان نوسان خاص دارد و به گونه ای خاص تثبیت می شوند. ارزش بازارشان با ارزش اسمی آنها متفاوت است. در این مورد کمی توضیح دهیم، اگر ارزش اسمی سهام یا کل مبلغ اختصاص یافته به سهام 100 پوند استرلینگ باشد و بانک به جای 5% مثلا 10% بپردازد، به شرط ثابت ماندن همه شرائط دیگر، ارزش بازار سهام بالا می رود و تا زمانی که سهام با نرخ 5% محاسبه می شوند یک سرمایه مجازی 200 پوندی را نمایندگی می کند. فردی که این سهام را به مبلغ 200 پوند می خرد درآمدی معادل 5% سرمایه اش را برای خویش تضمین می نماید. عکس این حالت وقتی است که درآمد بانک کاهش می یابد ارزش اوراق بهادار هم تنزل می کند. این نکات در مورد سرمایه واقعی صادق نیستند. در آنجا اگر نرخ ارزش افزائی را ثابت گیریم چیزی که در رابطه با بدهی های دولتی مصداق دارد، بازده سالانه سرمایه به صورت «مصوبه قانونی» مشخص و تثبیت شده است.

قیمت اوراق بهادار به نسبت معکوس نرخ بهره عروج و نزول می کند. اگر بهره از 5% به 10% افزایش یابد، اوراق بهادار 100 پوندی با بازدهی سالانه 5 پوند استرلینگ معادل 50 پوند می شود. اگر نرخ بهره به 2،5% تنزل کند، همین اوراق نماینده 200 پوند استرلینگ سرمایه خواهد شد. با در نظر گرفتن تمامی این مؤلفه ها فشار بر بازار پول، قیمت اوراق بهادار را به دو دلیل کاهش می دهد. اول: نرخ بهره بالا می رود، دوم: اوراق مذکور در کمیت بالائی تبدیل به پول می شوند. با کاهش توفان ارزش این اوراق بهادار به حال سابق باز می گردد. تا جائی که این افزایش و کاهشها مستقل از حرکت ارزش سرمایه واقعی صورت گیرند، (سرمایه ای که اوراق مورد نظر مظهر آن هستند)، تأثیری بر «ثروت ملی» ندارند و حجم آنچه زیر این نام قابل بررسی است در قبل و بعد نوسانات ثابت باقی می ماند. تمامی اوراق

بهادار عملاً سوای انباشت اسناد مالکیت قانونی و حق طلب نسبت به تولیدات آینده هیچ چیز دیگر نیستند. پول یا ارزش سرمایه آنها مطلقاً مظهر سرمایه نمی باشد و مستقل از ارزش سرمایه ای که نمایندگی می کنند تعیین می گردد. در کلیه ممالک سرمایه داری (کل دنیای روز) مقدار بسیار عظیمی سرمایه بهره بر (بهره زا) سرمایه پولی شده در همین شکل وجود دارد. انباشت این سرمایه ها صرفاً به معنای انباشت طلب نسبت به تولید آینده و انباشت قیمت بازار این طلب ها یعنی سرمایه مجازی است. بخش مهمی از سرمایه بانک ها در همین اوراق بهادار بهره زا متبلور است. بخشی که حالت ذخیره دارد و هیچ نقشی در معاملات بانکی نقشی یازی نمی کند. مهمترین این اوراق همان برات های مبادله ای هستند. برات هائی که به معنای وعده سرمایه داران صنعتی یا تجاری برای پرداخت ها است. این برات ها برای بانک و امده اوراق بهره زا هستند، بانک به هنگام خرید آنها بهره بازه زمانی مانده تا وقت اجرا را به صورت تنزیل از آنها کسر می نماید و مقدار کسری را بر اساس نرخ بهره روز تعیین می نماید.

آخرین بخش سرمایه بانکدار، ذخیره پولی در شکل اسکناس یا طلا است. سپرده ها همواره در انتظار سپرده گذار هستند، مگر آنکه این حق یا امکان مطابق قرارداد با رضایت طرفین برای مدتی مسدود شود. سوای این حالت سپرده ها در جریان مداوم هستند. اگر برخی از سپرده گذاران دست به برداشت سپرده های خود زنند افراد دیگری جای آنها را پر خواهند کرد. تأکید و تکرار کنیم که بخش بسیار عظیمی از سرمایه بانکدار یکسره مجازی است. اندوخت های آنها از نوع اسکناس بانکی، حواله های صرف طلا، هیچ ارزش قائم به خود ندارند. برات های مبادله ای، اوراق قرضه دولتی نماینده سرمایه سابق و سهام، حواله های طلب آینده می باشند. ارزش پولی این سرمایه ها یا اوراق موجودی گاو صندوقها کاملاً مجازی هستند. حتی اگر همه آنها مربوط به درآمدهای مطمئن مثلاً اوراق بهادار دولتی یا اسناد مالکیت و سهام باشند. اوراقی که ارزش پولی آنها با ارزش سرمایه واقعی که مظهرش هستند تعیین می شود. در همه این موارد طلب آنها نسبت به درآمد و تولید آینده، در سرمایه پولی مجازی و مستمراً متغیر بیان می گردد. از همه اینها بگذریم، سرمایه مجازی بانکدار در حدی بالا نه مظهر سرمایه واقعی خودش که مظهر سرمایه عمومی سپرده شده با بهره یا بی بهره به او می باشد. سپرده های عمومی متشکل از پول، طلا، اسکناس یا حواله های پول است. در این میان تنها صندوق ذخیره مستثنی است. موجودی این صندوق که نیاز گردش سرمایه است بر حسب میزان این احتیاج دچار قبض و بسط می شود. سپرده ها همواره در دست سرمایه صنعتی یا تاجر برای تنزیل براتهای مبادله ای به کار می افتند یا اینکه توسط دلالان اوراق بهادار اعم از خصوصی یا دولتی وام داده می شوند. به همین دلیل هم در گاو صندوق ها یافت نمی گردند. در دفاتر حسابداری، در ستون طلب سپرده گذاران ثبت می شود.

با توسعه روزافزون سرمایه بهره بر و نظام اعتباری، هر جزء از کل سرمایه از راههای گوناگون در دست های مختلف به شکل سرمایه های متفاوت ظاهر می گردد. بر همین مبنا سرمایه ها، دو برابر، سه برابر جلوه می کنند. بخش کاملاً عظیم تر این سرمایه ها نه واقعی که مجازی می باشند. مقدار مشخصی پول بنا به سرعت گردش می تواند خریدهای متفاوتی را انجام دهد. همین پول قادر می تواند برای وام های متفاوت نیز مورد استفاده قرار گیرد. پول برای فروشنده شکل تبدیل یافته کالا است. این روزها هر ارزشی توان آن را دارد که در نقش سرمایه ظاهر شود. پول نیز در وامهای گوناگون بازنمای سرمایه های متفاوت می گردد که هر کدام به شیوه ای عهده دار نمایش همان پول هستند. در نظام اعتباری هر مقدار ارزش قادر است در حجم و نمای دو، سه برابر ظاهر شود. حالت مجازی و هم آگین پیدا کند. همین امر در مورد صندوق ذخیره نیز اتفاق می افتد. صندوق های ذخیره سرانجام در در صندوق ذخیره بانک انگلیس حل می گردند. این صندوق ها موجودیت مضاعفی هم دارند. در بخش بانکداری مساوی مازاد اسکناس هائی است که بانک اجازه دارد علاوه بر اسکناس های در گردش منتشر سازد. سقف قانونی و مجاز صدور اسکناس 14 میلیون پوند

استرلینگ است که برای آن هیچ ذخیره فلزی لازم نیست. این رقم معادل کل بدهی دولت به بانک بعلاوه کل ذخیره بانکی فلزات گرانبها است. اگر این ذخیره برابر 14 میلیون پوند باشد، دولت می تواند 28 میلیون پوند اسکناس منتشر سازد.

فصل سی ام

سرمایه پولی و سرمایه واقعی (1)

این فصل را با چند پرسش شروع می کنیم.

یکم: انباشت سرمایه پولی واقعی تا چه حد شاخص انباشت سرمایه واقعی و گسترش بازتولید است؟ تا چه حد چنین هست و چنین نیست؟ اصطلاح «وفور سرمایه» که فقط از سوی سرمایه بهره بر طرح می شود، آیا نام دیگری برای همان اضافه تولید صنعتی است یا اینکه پدیده ای متمایز و در کنار آن است؟ آیا این وفور یا عرضه اضافی سرمایه پولی در یک سو و وجود کاملاً راکد انبوه پول به صورت طلا و اسکناس های بانکی در سوی دیگر پدیده های منطبق و قابل جمعی هستند؟ آیا این مازاد پول مبین سرمایه استقراضی است؟

دوم: تضییقات پولی یا کمبود سرمایه استقراضی تا چه حد بیانگر فقدان سرمایه واقعی یعنی سرمایه کالائی و مولد است؟ تا کجا این کمبود حدیث کمبود واقعی پول به عنوان وسیله گردش است؟

آنچه تا حال در باره پیش ریز ویژه سرمایه پولی یا ثروت پولی گفتیم روشن ساخت که این پیش ریز صرفاً انباشت مطالبات مالکانه نسبت به کار است. انباشت سرمایه در شکل «بدهی ملی» بیانگر رشد طبقه ای از طلبکاران دولتی دارای حق ممتاز نسبت به درآمدهای مالیاتی مأخوذ از حاصل کار و استثمار توده های کارگر است. این مسأله که حتی انباشت بدهی انباشت تلقی می شود اوج تحریف پردازی سرشتی سرمایه است. سفته ها برای سرمایه ای صادر می شوند که در شکل وام دریافت و مدت ها پیش به مصرف رسیده اند. اینها رونوشت کاغذی سرمایه های نابود شده اند. این اوراق کاغذی اگر کالائی برای فروش باقی و قابل تبدیل به سرمایه باشد برای دارندگان نقش سرمایه را بازی می کنند. اسناد مالکانه شرکتهای اقتصادی، راه آهن، معادن و غیره جواز حقوق شراکت در سود سرمایه های واقعی، مجوز برداشت از اضافه ارزش حاصل استثمار کارگران مورد استثمار سرمایه های واقعی هستند. هیچ کنترلی بر سرمایه بهره بر اعمال نمی کنند. قابل اجرا نیستند فقط طلبی حقوقی نسبت به سهمی از اضافه ارزش ها هستند که قرار است در حوزه استثمار کارگران توسط سرمایه های واقعی تولید گردد. این اسناد به همین سیاق شکل کاغذی سرمایه های واقعی می باشند. سرمایه هائی که وجود دارند و با خرید و فروش اوراق مذکور دست به دست نمی گردند. نه تنها درآمدهای معینی را تضمین می کنند که ارزش های سرمایه موضوع نمایندگی آنها نیز با فروششان بازپرداخت می شود. تا آنجا که انباشت این اوراق بهادار مربوط به راه آهن، معادن، کشتیرانی است گسترش فرایند بازتولید را منعکس می سازند. همچنان که تطویل و تکثیر فهرست های مالیاتی دارائی های شخصی گواه گسترش خود این دارائی ها است. با همه اینکه فراموش نکنیم، این اسناد که می توانند به مثابه کالا مبادله شوند و به عنوان ارزش های سرمایه ای گردش نمایند یکسره موهوم هستند. ارزششان مستقل از سرمایه بالفعل واقعی موضوع مالکیت آنها ترقی و تنزل دارند. با تنزل نرخ بهره منوط به اینکه چنان تنزلی مستقل از حرکات خاص سرمایه پولی و فقط ناشی از گرایش نزولی نرخ سود باشد، رو به ترقی می رود.

با توجه به تمامی این مؤلفه ها، ثروت های انبوه موهوم و مجازی که بر حسب تجلی ارزشی خود سهم متناسبی از سودها را نصیب صاحبان خود می کنند تحت تأثیر گرایش نزولی نرخ سود همراه با رشد تولید سرمایه داری رشد می کنند. سود و زیان های حاصل نوسان قیمت اسناد مالکیت آنها در دست سلاطین راه آهن یا مؤسسات دیگر ماهیتا عین قماربازی است. قماری که جای کار رخ می نمایاند و جای زور مستقیم سر بر می آرد. این ثروت پولی خیالی نه فقط بخش بسیار عظیمی از ثروت پولی مالکان خصوصی که حصه بسیار مهمی از دارائی های بانکی نیز هست. انباشت سرمایه پولی می تواند انباشت ثروت در دست بانکداران نزولخوار به عنوان میانجی سرمایه داران پولی خصوصی و مقامات دولتی و محلی وامگزار درگیر فرایند بازتولید باشد. اضافه کنیم که کل گستره گول پیکر نظام اعتباری توسط بانکداران به عنوان سرمایه خصوصی مورد بهره برداری قرار می گیرد. اینان سرمایه و درآمدها را در شکل مطالبات مستقیم پولی در اختیار دارند. انباشت ثروت توسط این جماعت شکلی کاملاً متفاوت با انباشت واقعی دارد. آنها بخش مهمی از این انباشت را به جیب می زنند. اوراق قرضه دولتی، سهام، سایر اوراق بهادار همگی عرصه سرمایه گذاری برای سرمایه استقراری یعنی سرمایه تشکیل شده برای بهره بری می باشند اما این اوراق و سهام، خودشان سرمایه استقراری حوزه پیش ریز خود نمی باشند.

اعتبار بازرگانی

نام اعتباری است که سرمایه داران حوزه بازتولید به هم می دهند و پایه نظام اعتباری را می سازد. مظهرش براتهای مبادله ای و سفته با موعد پرداخت ثابت است. ظهنویسی این برات ها صرفاً انتقال طلب از یکی به دیگری است. مثلاً ریسنده براتی را به دلال پنبه می دهد. دلال برات را ظهنویسی نموده و در اختیار وارد کننده قرار می دهد. این آخری که صادر کننده نیز هست می تواند در مقابل برات نخ را از ریسنده دریافت دارد. هر کدام اینها با برات طلب دیگری را پرداخت می کنند. در فرایند این داد و ستد تنها یک جا بالاخره باید پرداخت پولی اتفاق افتد. در اینجا و در رابطه با این دورپیمائی دو نکته حائز اهمیت است.

یکم: تسویه طلب های متقابل موکول به جریان بازگشت سرمایه است، توان هر کدام از بدهکاران برای پرداخت نیز منوط به وصول طلب خویش از دیگری است.

دوم: نظام اعتباری لزوم پرداخت های نقد را از میان نمی برد، بخش مهمی از هزینه ها باید نقدی پرداخت شوند. مزدها و مالیات ها از این جمله اند. از این که بگذریم اگر در فرایند این داد و ستدها یکی از این افراد قادر به پرداخت برات بدهی خویش نشود، طلبکار وی نیز از عهده انجام تعهدش برنخواهد آمد. در همین راستا رشته معاملات و دریافت و پرداخت ها از هم می گسلد. حادثه ای که در پروسه داد و ستدها نه اتفاقی بلکه حتی روتین است. از این لحاظ باز هم نیاز به پول در سیطره نظام اعتباری امری مفروض است. بر همین اساس سرمایه ذخیره ای برای این پرداختها همواره لازم است. ذخیره ای که منبع آن دارائی تاجر و کارخانه دار است. از اینها که بگذریم زمان واگرد می تواند طولانی تر از حد معمول شود. قیمت کالاها چه بسا دستخوش تنزل گردد، اشباع بازار ممکن است باعث فروش نرفتن کالاها شود. تمامی این ها بر ضرورت سرمایه ذخیره و مکفی بودن آن تأکید دارند. اهمیت موضوع به همین جا نیز ختم نمی گردد. هر چه معاملات بیشتر و عمیق تر با بورس بازی یا افزایش و کاهش سریع قیمت ها عجین شود، واگردها نامطمئن تر می شوند، در کنار این مسائل و تأثیرات آنها، رشد روزافزون نیروهای مولده و توسعه تولید در مقیاس بزرگ همزمان که بازارها را گسترش می دهد، مقصد فروش را دورتر و دورتر می سازد. رخدادی که تطویل مدت اعتبار را الزامی می کند. کل این مؤلفه ها زنجیروار اهمیت اعتبار را بانگ می زنند و ضرورت رشد آن را خاطر نشان می کنند. پیدا است که اعتبار نیز به نوبه خود مایه گسترش دامنه فعالیت های صنعتی و تجاری می گردد. اگر اعتبار را از بانکدار

جدا کنیم، سرمایه استقراری و صنعتی دچار همانندی می گردند. سرمایه ای که به صورت وام در اختیار تاجر قرار می گیرد عملاً کالا - سرمایه ای است که یا به مصرف نهائی می رسد و یا جزء ثابت سرمایه مولد می شود. به بیان دیگر آنچه به وام رفته است سرمایه ای است که در حلقه معینی از فرایند بازتولید قرار می گیرد و با فروش از دستی به دست دیگر انتقال می یابد. تولید کننده پنبه آن را در مقابل برات به ریسنده می دهد، ریسنده برات می گیرد و نخ را تحویل تاجر می دهد، تاجر نخ را صادر و در قبال گرفتن برات به تاجری در هند می سپارد. تاجر هندی می فروشد و در این فرایند است که بالاخره پنبه یک کالای کامل می گردد. فروش نخ سرآغاز خرید نیل می شود و با طی فرایندی مشابه از هند به انگلیسمی آید. مراحل مختلف بازتولید همه جا به کمک اعتبار انجام می گیرد، بدون آنکه ریسنده، کشاورز، تاجر پولی پرداخت نمایند. نکته مهم آنست که این فرایند واگرد متشکل از دو مرحله متمایز است. در مرحله نخست اعتبار میانجی داد و ستدهای بالفعل در فرایند تولید کالا است (کشاور به ریسنده). در مرحله دوم داد و ستد از تاجری به تاجر دیگر است که حمل و نقل را نیز شامل می شود (عمل $C - M$) یک نکته مهم را فراموش نکنیم. اینکه همین مرحله دوم نیز حلقه ای از فرایند بازتولید است.

تا زمانی که روند بازتولید عادی و واگرد سرمایه بدون اختلال است اعتبار رشد می کند و این رشد متکی بر رشد فرایند بازتولید است. اما به محض ظهور رخساره رکود در حلقه ای از چرخه بازتولید حجمی از سرمایه صنعتی برهم انباشته می شود که قادر به ادامه کارکرد نیست. توده ای از سرمایه کالائی قد می افرازد که چشم انداز فروش ندارد، حجم مهمی از سرمایه استوار بلااستفاده می ماند، اعتبارات هم منقبض می شوند زیرا 1 - سرمایه اسیر رکود شده و در مرحله ای از بازتولید منجمد مانده است، 2 - اعتماد به تداوم فرایند بازتولید از بین رفته است، 3 - تقاضا برای اعتبار بازرگانی کاهش یافته است. ریسنده تولید نخ را کاهش می دهد زیرا نخ فروش نرفته در انبار دارد. همین ریسنده نیازمند اعتبار هم نیست زیرا دلیلی برای خرید جدید پنبه نمی بیند. اختلال در فرایند واگرد و توقف گسترش انباشت، کمبود اعتبار را نیز در پی می آرد، تقاضا برای اعتبار نیز افت می کند. با شروع ورشکستگی و بحران، کالاها از فروش باز می مانند، بدهی ها پرداخت نمی شوند، نه فقط سرمایه استوار بلااستفاده زیاد می گردد که کل کمیت سرمایه مسدود در فرایند بازتولید به اوج می رود. سرمایه قبلاً به کار افتاده عاطل می ماند، فرایند بازتولید مختل و راکد می شود. کارخانه ها کار نمی کنند، مواد خام بر هم تلنبار شده و چشم انداز مصرف نمی بیند، بازار مملو از کالاهای بدون مشتری می شود. فرض بر این گذاریم که سراسر جامعه متشکل از سرمایه داران صنعتی و کارگران مزدبگیر باشد. عواملی مانند تغییر قیمت ها، کسب و کارهای شیانده، بورس بازی های قهری نظام اعتباری را هم نادیده انگاریم. در چنین وضعی بحران خود را از لا به لای عدم تناسب میان شاخه های متفاوت تولید، عدم تناسب میان انباشت سرمایه و مصرف سرمایه داران به بیرون می راند و آفتابی می کند. رانش گمراه کننده ای که خیلی ها را می فریبد. چنان درجه ای از وارونه نمائی و فریب که حتی «مارکس شناسان»! را دچار این توهم می نماید که نکند، ریشه بحران در همین بی تناسبی میان بخشهای مختلف تولید یا مصرف نامکفی مصرف کنندگان است!! اما حرف مارکس بسیار قاطع، صریح، فاش و عریان است. ریشه کل بحران های سرمایه داری در سرشت خود سرمایه، در وجود سرمایه، در ژرفنای رابطه خرید و فروش نیروی کار، در عمق رابطه تولید اضافه ارزش است. تولید سرمایه داری تولید بدون هیچ وقفه و طوفانی توسعه نیروهای مولده، تولید سرمایه و سرمایه های انبوه تر و غول آسوتر است. شکلی از تولید که نه در خدمت انسان و زندگی او، بلکه تنها کارش ذبح عظیم انسان در آستانه سودآوری کهکشانی سرمایه است. بحران از اینجا می جوشد و جای هیچ شگفتی نیست که در این شیوه تولید همواره آستانه بحران ها به صورت طلایه های رونق طلائی جلوه می کند!!.

انباشت سرمایه پولی

هر مقدار افزایش در سرمایه پولی قابل استقراض متضمن انباشت واقعی سرمایه یا توسعه روند بازتولید نیست. در شرایط بعد از بحرانها وضع سرمایه استقراضی متراکم در چرخه صنعت گواه صحت این حکم است. در این وضعیت بهای کالاها بسیار پائین است، کارآفرینی راکد است، نرخ بهره نازل است، صنعت فلج است. همه اینها و به طور اخص فلج بودن صنعت تلنبار شدن سرمایه قابل استقراض را در پی دارد. حالتی که نه فقط نشان توسعه تولید نیست، بلکه گواه استقرار حالت معکوس آن است. قیمت‌های نازل کالاها، معاملات کمتر، تنزل مزدها، کاهش وسیله گردش را نیز باعث می‌گردد. تنزیل دهی نیز به دلیل وفور برات‌های مبادله‌ای آماده تنزیل دچار کاهش می‌شود. همه اینها حجم تقاضا برای سرمایه پولی استقراضی را پائین می‌آورد و به تلنبار شدن این شکل سرمایه می‌انجامد. اگر فرایند بازتولید شکوفا شود، اعتبار بازرگانی دور تازه‌ای از رشد زیاد و فزاینده را از سر می‌گیرد، گسترشی که به نوبه خود پایه محکمی برای سرعت واگردها و توسعه تولید است. در این شرایط نرخ بهره ولو نه در سطح حسیض، اما به هر حال پائین است، پائینی نرخ بهره، فراوانی نسبی سرمایه قابل استقراض و گسترش واقعی انباشت صنعتی را مقارن هم می‌سازد. سهولت بازگشت سرمایه‌ها همراه با افزایش اعتبار بازرگانی، عرضه سرمایه استقراضی را علیرغم تقاضای فزاینده تضمین می‌نماید و مانع صعود نرخ بهره می‌گردد. در چنین شرایطی است که دلالت سهام فاقد ذخیره لازم سرمایه یا حتی فاقد سرمایه نیز وارد میدان می‌شوند. آنها با اتکاء به اعتبارات پولی دامنه عمل خویش را وسعت می‌بخشند، سرمایه استوار در حوزه‌های مختلف شروع به رشد می‌نماید، بهره شروع بالا رفتن می‌کند، ماجرا ادامه می‌یابد اما با طلوع هلال بحرانی نو، ناگهان اعتبارها می‌خشکد، پرداخت‌ها متوقف، فرایند بازتولید مختل می‌گردد. کمبود مطلق سرمایه پولی استقراضی با مازاد سرمایه صنعتی بلااستفاده همزمان و همراه ظاهر می‌شوند.

با تعمق در نکات بالا می‌توانیم دریابیم که حرکت سرمایه استقراضی اولاً با نوسانات نرخ بهره همراه است، ثانیاً هر دوی این‌ها در جهت متضاد با حرکت سرمایه صنعتی گام برمی‌دارند. این حکم در یک جا نقض می‌شود و ما را با ترکیب وفور سرمایه استقراضی و گسترش چشمگیر سرمایه صنعتی در زمانی واحد رو به رو می‌کند. جائی یا در شرایطی که نرخ بهره پائین ولی بالاتر از نقطه حسیض به ویژه در مرز میانگین است. اعتماد فزاینده بعد از بحران نیز پیش ریز سرمایه را نویدبخش می‌سازد. در این شرایط است که حرکت سرمایه استقراضی و نرخ بهره در یک سو و حرکت سرمایه صنعتی در سوی دیگر بساط تعارض جمع می‌کنند و حالت اجماع ناپایدار ضدین به خود می‌گیرند. در یک نظام تولیدی که مفصلبندی پروسه بازتولیدش متکی به اعتبارات است، اگر اعتبار ناگهان حذف و همه داد و ستدها به پرداخت نقدی موقوف شود، بحران در شکل نایابی وسیله پرداخت، بحران پول و اعتبار، رخ خواهد کرد. بحران تبدیل برات‌های مبادله‌ای به پول، برات‌هایی که عموماً مبین خرید و فروش‌های واقعی هستند اما سهم مهمی از آنها نیز مظهر معاملات کلاهبردارانه اند. علاوه بر لاینحل شدن معضل تبدیل یا نقد برات‌ها، سرمایه‌های کالائی نیز از فروش باز می‌مانند و دچار کاهش ارزش می‌شوند. در اینجا همه چیز حالت وارونه احراز می‌کند، قیمت واقعی و عناصر واقعی چرخه تشکیل قیمت‌ها غائب می‌گردند. شمش، سکه فلزی، اسکناس، برات و اوراق بهادار جای همه چیز را پر می‌سازد. کل فرایند لباس رمز و جادو می‌پوشد، وضعی که در مراکز تولید تا حدی خفیف تر و معتدل تر است. با سیر صعودی قیمت‌ها قدرت خرید طبقات نامولد یا دارای درآمد ثابت دچار افت می‌شود. صادرات و واردات فراگیر و مستمر بین المللی، انتقال بحران‌ها از نقطه‌ای به نقطه دیگر یا اپیدمی شدن بحران را نیز گریزناپذیر می‌کند. همه جا سوای موارد استثناء به ورطه بحران می‌غلطند، موازنه پرداختها برای همه منفی می‌گردد. حادثه‌ای که ریشه آن مسلماً در موازنه پرداختها نیست، در تولید افراطی و داد و ستدهای انبوه و افراطی محصول انباشت بدون هیچ مهار

سرمایه، در پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش است. در این رابطه تأثیر یک نکته را فراموش نکنیم. اینکه صادرات بر پایه اعتبار باشد یا نباشد، می تواند پیچ و خم این فرایند یا شکل بروز بحران را تحت تأثیر قرار دهد. بحران می تواند از انگلیس آغاز شود، جایی که بیشترین اعتبار را می دهد و کمترین حجم اعتبار را می گیرد. موازنه پرداخت های سررسیده اش که باید بلادرنگ تسویه گردد به زیان او است. هر چند که کل موازنه تجاری به نفعش باشد. در 1875 بحران به طور ناگهانی از ایالات متحده سر بیرون آورد. به خروج طلا از انگلیس و هجرت طلاها به امریکا منجر گردید. حباب امریکا ترکید و بحران به انگلیس رسید، عین همین نقل و انتقال در مرادوات میان انگلیس و ممالک قاره قابل وقوع است. نکته پایه ای و مهم این است که چاشنی انفجار بحران به هر حال در پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش است. تولید افراطی نیازمند واردات افراطی و باردار محتوم صادرات افراطی است. واردات و صادراتی که چرخ آن بر دنده اعتبار می چرخد، چرخه ای که در حلقه ای از زنجیره تحقق، پرداخت ها به ورطه توقف می افتد، کل چرخه دچار اختلال می شود. اسیر طوفان بحران می گردد، بحران پاندمیک می گردد و از کشوری به کشور دیگر می رود.

سرمایه کالائی کلا، به ویژه در وقت رکود، ظرفیت خود به عنوان مظهر بالقوه سرمایه پولی را از دست می دهد، اوراق بهادار و سرمایه مجازی نیز تا آنجا که نماینده سرمایه پولی در بازار بورس باشند دچار همین وضعیت می گردند. با افزایش نرخ بهره قیمت آنها کاهش می یابد، کمبود اعتبار عمومی صاحبان این اوراق را وادار به فروش آنها در مقیاس عظیم می کند، سرانجام قیمت آنها در ارتباط با سهام تا حدی به دلیل کاهش ارزش سهام و تا حدی نیز بر اثر کارکرد کلاهبردارانه شرکت ها پائین می آید. در زمان بحران سرمایه پولی مجازی و همراه با آن قدرت صاحبانش برای گرفتن وام در بازار افت می کند. اما کاهش ارزش پولی این اوراق بهادار در بازار بورس هیچ ربطی به سرمایه واقعی ندارد، بلکه فقط تابعی از توان پرداخت صاحبان آنها است.

فصل سی و یکم

سرمایه پولی و سرمایه واقعی (2) ادامه

این سؤال کماکان باقی است که انباشت سرمایه پولی قابل استقراض تا چه حد با انباشت واقعی یا گسترش فرایند بازتولید در انطباق است. تبدیل پول به سرمایه استقراضی به مراتب ساده تر از استحاله اش به سرمایه مولد است اما در این بررسی باید میان تبدیل مجرد پول به سرمایه استقراضی و تبدیل سرمایه یا درآمد به پولی که قابل استقراض است، تفکیک قائل شد. دومی است که به انباشت واقعی صنعتی مربوط است و می تواند باعث انباشت مثبت سرمایه استقراضی باشد. از اولی شروع کنیم.

1- تبدیل پول به سرمایه استقراضی

تراکم سرمایه استقراضی در نسبت معکوس با انباشت مولد رخ می دهد. تعارضی که در دو نقطه از چرخه بازتولید قابل رؤیت است. **یکم** در انتهای بحران وقتی که سرمایه صنعتی هر دو شکل مولد و کالائی آن اسیر انقباض شدید است. **دوم** هنگامی که وضع رو به بهبود می رود اما اعتبار بازرگانی هنوز به اعتبار بانکی نیازمند است. در حالت نخست سرمایه پولی که قبلاً در تولید و تجارت بود بلااستفاده شده، می کوشد خود را سرمایه استقراضی سازد. در حالت دوم این سرمایه به طور فزاینده اما با نرخ بهره نازل شروع به کار نموده است، زیرا سرمایه داران صنعتی و تاجر شرائط را برای راه افتادنش فراهم نموده اند. وفور سرمایه استقراضی در وضعیت اول، رکود سرمایه صنعتی و

در حالت دوم استقلال نسبی اعتبار بازرگانی از اعتبار بانکی را حکایت می کند. در شرایط نخست تورم سرمایه استقراری ملازم با توقف انباشت واقعی است. در وضعیت دوم تورم مذکور با شروع رشد مجدد فرایند بازتولید منطبق است، تراکم سرمایه استقراری رو به کاهش نهاده است اما هنوز به تقاضا وابسته است. در هر دو حالت فرایند انباشت رو به گسترش می رود زیرا نرخ پائین بهره در حالت نخست با قیمت های پائین و در حالت دوم با قیمت های دارای شتاب نازل افزایش همراه است. بخشی از سود را افزایش می دهد که به سود بنگاهدان تبدیل می شود. این واقعه زمانی بیشتر بارز می گردد که بهره تا مرز میانگین نیل کند. وضعیتی که در آن بهره افزایش یافته اما در قیاس با سود به طور نسبی نازل است.

انباشت سرمایه استقراری می تواند بدون هیچ انباشت واقعی و فقط با تراکم نظام بانکی، صرفه جویی در گردش پول یا حتی با دستمایه های ذخیره افراد حقیقی اتفاق افتد، انباشتی که به انباشت «سرمایه شناور» موسوم است. یک نکته مهم در اینجا تمایز میان حجم سرمایه استقراری با کمیت پول در گردش است. دومی حاصل جمع تمامی اسکناس های در گردش، یک جامعه معین، همه پولهای فلزی از جمله فلزات گرانبها در شکل شمش است. ذخیره مستمرا در حال تغییر بانکها نیز بخشی از همین کمیت پولی است. مثالی بیاوریم. اگر 20 پوند استرلینگ 5 بار در روز وام داده شود در مجموع یک سرمایه پولی 100 پوندی وام پرداخت شده است. این 20 پوند 4 بار به عنوان وسیله خرید و پرداخت عمل می کند. اگر این 4 بار به مثابه وسیله پرداخت ایفای نقش نمی کرد سرمایه ای به مبلغ 100 پوند ایجاد نمی نمود بلکه فقط 5 طلب هر کدام 20 پوندی را پدید می آورد.

در ممالکی که نظام اعتباری پیشرفته دارند، تمامی سرمایه های پولی استقراری در شکل سپرده در اختیار سیستم بانکی و وام دهندگان است. در چنین وضعی بخش مهمی از فعالیت های گردش سرمایه بدون نیاز به بورس بازی از طریق اعتبارات سهل الحصول، بدون دخالت پول فلزی یا کاغذی انجام می گیرد. وضعی که در آن حجم عظیم سپرده های بانکی با وسائل گردش اندک قرین است و به دو عامل 1 - تعداد خریدها و پرداختهای تحقق یافته با مبلغ پولی یکسان و 2 - شمار واگردهای سرمایه در شکل سپرده به بانک ارتباط دارد. برای روشن تر شدن موضوع از یک مثال کمک بگیریم. یک کاسب هر هفته 100 پوند استرلینگ در شکل سپرده به بانک می دهد، بانکدار 100 پوند را برای پرداخت بخشی از سپرده های کارخانه دار به کار می گیرد، کارخانه دار همین 100 پوند را به صورت دستمزد به کارگران پرداخت می کند. به این ترتیب 100 پوند، کار پرداخت به کارخانه دار، کارگران، خود کاسب و بالاخره سپرده گذاری مجدد کاسب را به عهده می گیرد. اگر این کار ادامه یابد در پایان هفته بیستم مشروط به اینکه کاسب از پول خودش برداشت ننماید عملاً 100 پوندش نقش 2000 پوند استرلینگ سپرده بانکی را بازی کرده است.

آمارهای واردات و صادرات معیاری برای انباشت سرمایه واقعی اعم از مولد یا کالائی هستند. این آمارها نشان می دهد که بازه زمانی 1815 تا 1870 با این تغییرات همراه بوده است. ارزش واقعی اعلام شده صادرات بریتانیا و ایرلند در سال رونق 1824 به 40396300 پوند استرلینگ بالغ شده است. با بحران 1825 حجم صادرات افت کرده و ارزش آن بر ساحل 35 تا 39 میلیون پوند لنگر انداخته است. رونق 1834 این ارزش را به بالاتر از اوج پیشین ارتقاء داده، تا 41649191 پوند افزایش داده و در 1836 به اوج جدید 53368571 پوند استرلینگ رسانده است. در 1837 ارزش صادرات به 42 میلیون پوند سقوط می کند، اما همان گونه که مشاهده می کنیم این حسیض از اوج پیشین بالاتر است. بازگشت رونق صادرات 1840 ارزش آن را تا سطح 58500000 بالا می برد که از قله قبلی رفیع تر است و در 1846 به اوج جدید 60111082 ارتقاء می بخشد. آنچه در کل فرایند مشاهده می کنیم آن است که توالی رونق ها و بحران ها هر بار اوج تازه ای را ثبت می کند که بیانگر صعود مستمر به مدارهای بالاتر است. حسیض ها نیز در

قیاس با پیش رقمی بالاتر را به نمایش می گذارند. منحنی این تغییرات در همان حال مبین منحنی صعودی انباشت سرمایه واقعی و توسعه مستمر بازتولید سرمایه داری است.

2- تبدیل سرمایه یا درآمد به پولی که سرمایه استقرای می گردد

تمامی سرمایه داران وام دهنده پول، مستقیم و عریان دست به انباشت پولی می زنند. انباشت واقعی توسط سرمایه داران صنعتی صورت می گیرد و در افزایش عناصر سرمایه مولد ظاهر می شود. بر همین اساس گسترش نظام اعتباری و تراکم فعالیت وام دهی توسط بانک های بزرگ باید رشد شتابان سرمایه استقرای را به مثابه شکلی مجزا از انباشت سرمایه واقعی تشدید کند. نکته مهم و قابل تأکید در اینجا همین رشد سریع و بسیار وسیع سرمایه استقرای به عنوان امر قهری و گریزناپذیر توسعه انباشت واقعی، گسترش مستمر بازتولید سرمایه واقعی و شیوه تولید سرمایه داری است. توسعه پرشتاب انباشت واقعی سرمایه طغیان سیل اضافه ارزش ها را در پی دارد، اضافه ارزش هائی که باید به سرمایه الحاقی بدل گردند و می گردند و در این میان قهرا بخش مهم از اضافه ارزش ها نیز راه تبدیل به سرمایه استقرای را پیش می گیرد.

پیش تر تشریح شد که در شرائط نامساعد ارزش افزائی سرمایه صنعتی نرخ بهره بالا می رود، این صعود می تواند تا آنجا ادامه یابد که کل سهم سود توسط بهره بلعیده شود. در این لحظات بانکها و سرمایه داران آمده اوراق بهادر دچار کاهش ارزش را در مقیاس عظیم می خزند و ذخیره می کنند، با این چشم انداز که به زودی بهای آنها افزایش یابد و فروششان سودهای طلائی زاید. این سرمایه داران نخست پولهایشان را به سرمایه پولی قابل استقرای تبدیل می کنند، در همین راستا انباشتی بسیار عظیم از سرمایه پولی توسط بانکداران و سرمایه داران آمده انجام می گیرد. انباشتی که کاملاً جدا از انباشت واقعی به عنوان انباشت این لایه خاص طبقه سرمایه دار رخ می دهد. این انباشت با هر گسترش نظام اعتباری ملازم با فرایند بازتولید سرمایه واقعی رشد می کند، شتابان می بالد، اگر نرخ بهره پائین آید نیز زیان آن متوجه سپرده گذاران خواهد شد و بانک ها مصون از زیان خواهند ماند.

توضیح: محتوای دو فصل سی ام و سی و یکم جلد سوم، تشریح نقش و موقعیت سرمایه مجازی از جهات بسیار زیادی واجد حداکثر اهمیت است. مقدم بر هر چیز قابل تعمق و یادگیری است که مارکس در اینجا تمامی وجوه کارکرد سرمایه مالی و مجازی را آناتومی می کند، تأثیراتش بر روند خودگستری و پویه ارزش افزائی کل سرمایه را با دقت می کاود و در معرض شناخت می گذارد، اما بر خلاف اقتصاددانان یا صاحبانظران پرآوازه سوسیال دموکرات و «مارکسیست»!! از نوع هیلفردینگ، کائوتسکی، لنین، بوخارین، تروتسکی، جنجال ظهور تاریخی سرمایه مالی را پیش نمی کشد، این شکل سرمایه را موجود نوظهور عصر معینی از پروسه گسترش سرمایه داری قلمداد نمی کند، فراموش نکنیم که هیلفردینگ در روزهای که رهبری حزب سوسیال دموکرات را بر عهده داشت، در کنگره «کیل» انترناسیونال دوم، سرمست از طلوع عصر فرخنده نوین!! بشارت عظمای «غلبه سرمایه داری بر رقابت آزاد و قوانین کور بازار» را در گوش جهانیان طنین انداز کرد، لنین نیز چند صباحی دیرتر با سر هم بندی داده ها، ارقام، اطلاعات هیلفردینگ و دقیقاً با همان زیج شناخت ضد مارکسی، رخداد روز، شرائط تازه سرمایه داری را آستان مستحکم، آبادان و آهنین سوسیالیسم اعلام نمود. سرمایه مالی و شرکت های سهامی با تمامی گسترش اختاپوسی خود در سالهای آخر قرن نوزدهم برای مارکس شکلی از سرمایه در کنار سایر اشکال سرمایه اجتماعی بود که در عین حال با سرعتی خیره کننده روند توسعه می پیمود. مارکس با موشکافی، ژرفکاوی و تیزبینی خاص خود، سرعت بالندگی هیولوار این بخش از سرمایه را دید، اما مطلقاً این بحث را پیش نکشید که گویا سرمایه داری وارد فاز تاریخی تازه ای با شاخص ها، مولفه ها و مشخصاتی بیگانه با بنمایه شیوه تولید سرمایه داری گردیده است!! هیچ کلامی در باره آستان

ورود این شکل تولید به عصر امپریالیسم و سیادت سرمایه مالی نگفت. به هیچ وجه وارد این مقال نشد که گویا سرمایه داری در چند سال بعد پا به دورانی می گذارد که کارزار ضد سرمایه داری کارگران بخشی از دنیا جای خود را به مبارزه ضد امپریالیستی، صف بندی حلق و ضد خلق، انقلاب دموکراتیک هموارساز راه راه رشد سرمایه داری مستقل و ملی خواهد داد!! مارکس بالعکس هر چه رادیکال تر به سرشت سرمایه کلا و نقش واقعی این جزء در منظومه انباشت، بازتولید، سامان پذیری سرمایه اجتماعی هر کشور و کل سرمایه بین المللی خیره شد. نشان داد که مؤسسات غول پیکر سرمایه چگونه با فروش اوراق سهام خود کوهسار هر چه عظیم تری سرمایه را در شکل مجازی به اختیار می گیرند، از این سرمایه ها تا سرحد مقدر برای گشایش حوزه تازه پیش ریز در هر جامعه و در سراسر جهان سود می جویند، کارگران هر چه بیشتری را مورد استثمار وحشیانه قرار می دهند، سهم اندکی از دریای پرخروش این اضافه ارزشها را به صورت بهره اوراق سهام، به صاحبان این اوراق پرداخت می کنند و مابقی را دستمایه افزایش نرخ سود سرمایه های خود و سلاح چالش گرایش نزولی نرخ سود می سازند. مارکس در این گذر رازی را که شکافت، برملا نمود و در دسترس شناخت کارگران قرار داد، این بود که طغیان سرمایه مجازی شدت توفانی تر استثمار کارگران را می زاید. برخلاف بورژوازی اردوگاهی و لنینیست (درسالهای بعد) شروع به نظریه پردازی مریخی نکرد، منبر بلند «مارکسیسم» ساخت تا بر آن بنشیند و بساط موعظه پهن کند که: «سرمایه مالی رشد سرمایه داری را یونکری کرده است، باید امپریالیسم را از سر راه برداشت و این انکشاف را مستقل، ملی، دموکراتیک، ضد امپریالیستی نمود»!! (نقل به مضمون) مارکس نه فقط چنین نکرد که با دقیق ترین کالبدشکافی ها، توضیحات، چراغ اندازی ها، راه زایش هر احتمال برای این برداشت های مسموم سرمایه آویز، ارتجاعی، ضد کارگری، ضد سوسیالیسم پرولتاریا را سنگ و ساروج نمود. او تصریح کرد که تراکم روزافزون و سرطانی سرمایه مالی، در همان حال که انحطاط، گنبدیگی، بربریت سرمایه داری را صد چندان می کند اما راه گسترش این شیوه تولید به سراسر عالم و تسلط جامع الاطراف سرمایه بر اقصی نقاط گیتی را هموارتر، آسان تر می سازد. مارکس در این دو فصل از کتاب سوم، به اندازه کافی مکان، نقش و تأثیر سرمایه بهره بر، مالی، سهامی، مجازی را بازکاوی ریشه ای نمود، راه هر تعبیر و تفسیر غلط از حالت بتواره، جادونی، اسرارآمیز آنها را سد کرد، با همه اینها تاریخ شاهد آن شد که سوسیال دموکراسی در دو جبهه پارلمانتاریستی مسالمت آمیز در یک سو و سرنگونی طلب میلیتانت در سوی دیگر، همین نقش و مکان سرمایه مالی را شالوده کار خود برای حفاری فاجعه پارتین باتلاق ها و سرنگون کردن جنبش کارگری جهانی در اعماق این مرداب ها کردند. در یک جا ظهور انحصارات و سرکشی غول آسای شرکت های سهامی را پایان عصر رقابت آزاد، پایان آناشی بودن شیوه تولید سرمایه داری، عصر ورود سرمایه داری به برنامه ریزی متمرکز سراسری به عنوان کاخ آماده سوسیالیسم جار زدند و تسلط حزب مدعی نمایندگی پرولتاریا بر این بنای بردگی مزدی را عین سوسیالیسم خواندند، در جای دیگر باز هم سرمایه مالی را گواه عروج شکلی از سرمایه داری خواندند که به دلیل ضدیت با گسترش تولید سرمایه داری!! راه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا را مین گذاری می کند!! کارگران دنیا باید علیه این هیولای مانع رشد سرمایه داری!! و دشمن فراهم آمدن شرائط انقلاب سوسیالیستی برخیزند، مبارزه با سرمایه و نظام بردگی مزدی را رها سازند، راه انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی پیش گیرند!! برای این کار متحد «بورژوازی ملی»، «خلق»!! «خرده بورژوازی» و خیل نیروی دیگر شوند. کاری کنند که هیچ گاه در هیچ کجا به ریل کارزار طبقاتی ضد سرمایه داری باز نگردند.

نکته مهم دیگر مورد تأکید مارکس در این مباحث، تأثیر کهکشانی شدن حجم سرمایه مالی بر بحران خیزی هر چه فاجعه بارتر سرمایه داری و سرشکن شدن بار این بحران ها بر زندگی توده های کارگر دنیا است. مطابق پاره ای برآوردها در همین لحظه حاضر ارزش سرمایه مجازی و مالی دنیا بالغ بر 500 تا 700 تریلیون دلار امریکا است.

این رقم سهمگین سرمایه باید سهم سود خود را از استثمرار پرولتاریای بین المللی برداشت کند، چند میلیارد کارگر کره خاکی باید آنچنان اضافه ارزشی آفریند که پاسخگوی سود مورد نیاز خودافزائی سرطانی این کوهسار سرمایه باشد، کار لازم یا بهای بازتولید نیروی طبقه کارگر جهانی باید دستخوش چنان بمباران ها و سلاخی هائی گردد که علاوه بر سود سالانه کل بخش های دیگر سرمایه، کشتزار سودهای طلانی این سرمایه ها را نیز سیرآب سازد. مارکس با تشریح نقش، موقعیت و کارکرد سرمایه مجازی، سرمایه مالی و بهره پر، راه را برای شناخت هر چه رادیکال تر و عمیق تر پرولتاریا از سرمایه داری معاصر باز نمود. کالبدشکافی او می توانست سلاح بسیار برنده و مؤثری در دست طبقه کارگر برای مقابله با راهبردهای لنینی و سوسیال دموکراتیک مبارزه طبقاتی شود اما بدبختانه چنین نشد. پرولتاریا از کاربرد این سلاح عاجز ماند و هزینه این عجز را به فاجعه بارتترین شکل ممکن پرداخت کرد.

ناصر پایدار

ژوئن 2023